



سید ادریس ناصری عیلامی*
فرزانه پاشا زاده**

چکیده

زمانی که کلمه نسخ را در کاربرد عالمان علوم قرآنی و مفسران بررسی کنیم خواهیم دید که این کلمه مراحل گوناگونی را سپری کرده است و این مراحل از همان روزگاران نخستین این علم آغاز شده، به گونه ای که برخی از صحابه این کلمه را صرفاً برای ظهور مخالفت در الفاظ دو آیه به کار می گرفتند حتی اگر این اختلاف به صورت عام و خاص، مطلق و مقید، شرط و استثناء و... ظهور می کرد. شاید این فراخی در استعمال ناشی از گسترش دریافت خود ایده نسخ باشد و از این جاست که بین دانشمندان علوم قرآنی در تعیین آیات ناسخ و منسوخ اختلاف افتاد، طوری که برخی آیات زیادی را و برخی آیات اندکی را در شمار آیات منسوخ قرار داده اند ولی گذشت زمان و بررسی های قرآنی باعث می شود تا بین این آیات تفاوت قائل شده و تعریف مستقلی برای نسخ صورت بگیرد.

کلید واژه ها: نسخ، رفع حکم، بیان انتهاء، صحابه، تابعین

* کارشناسی ارشد، علوم قرآن، دانشکده علوم و فنون قرآن، تهران.
** کارشناسی ارشد، علوم قرآن، دانشکده علوم و فنون قرآن، تهران.

مقدمه

از آن جا که یکی از بحث‌های مهم که از صدر اسلام مطرح بوده و پیرامون آن بررسی‌هایی شده بحث نسخ بوده است، اصولیون و قرآن‌شناسان برای مفهوم اصطلاحی نسخ، تعریف‌های فراوانی بیان نموده‌اند؛ لذا تعریف نسخ در اصطلاح آن‌ها در طول تاریخ دارای تحولاتی بوده که در یک نگرش کلی و سیر تاریخی از مفاهیم ارائه شده، سه مرحله را پشت سر گذاشته است که در ذیل آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

مرحله اول

مرحله اول که نسخ آن را پشت سر گذرانیده است، منهج سلف است، مراد از منهج سلف، منهج صحابه و تابعین و دوره اول تدوین تا قبل از امام شافعی در قرن دوم هجری است. و همان طور که ذکر شد، او اولین کسی است که بین نسخ و تخصیص و استثناء و تقیید عام و تبیین مجمل فرق قائل شد و اصطلاح نسخ را به بطلان حکم ثابت و گذشته توسط دلیل شرعی اختصاص داده است.^۱

نزد صحابه، نسخ، مفهومی عام و گسترده داشته، به معنای لغوی اش؛ یعنی از بین بردن و زایل ساختن، به کار می‌رفته است. آنان هرگونه تخصیص، تقیید یا استثنا را از مقوله نسخ پنداشته، با مشاهده اندک تعارض ابتدایی میان دو آیه، حکم به نسخ می‌کردند، و آیه متأخر را نسخ آیه متقدم می‌پنداشتند.^۲

آیت الله خوئی در این باره می‌گوید: نسخ در میان صحابه رسول خدا (ص) و مسلمانان دوران‌های بعد بیش‌تر در همین معنا استعمال می‌شده است و به مخصّص و مقید و هر آن چه استثنا و تبصره‌ای بر کلیات و عمومات باشد، نسخ می‌گفتند زیرا این‌ها در واقع حکم را تغییر داده و از بین می‌برند.^۳

و نیز دهلوی در فوز الکبیر می‌گوید: آن چه که در این باب و از کاربرد کلمه نسخ در نزد صحابه و تابعین فهمیده می‌شود این است که آن‌ها نسخ را به معنای لغوی و از بین رفتن یک شیء با شیء دیگر به کار گرفته‌اند نه به معنای اصولی آن، و به همین جهت آیات زیادی اعم از عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین و آیاتی که احکام جاهلی را باطل می‌ساخت و یا تعارض ظاهری داشتند را در شمول آیات منسوخ قرار داده‌اند...^۴

و شاید منشاء اشتباه و خلط نسخ با تخصیص و تقیید و استثناء و غیره که موجب زیاد کردن تعداد آیات منسوخه شده، این باشد که خیال شده است اگر حکمی، رسوم جاهلی را باطل کرد نسخ نامیده می شود با این که رسم جاهلی حکمی نبوده است که بعد نسخ شود یا بین دو آیه، گاه تعارض می دیده اند با این که با دقت نظر تعارضی نیست و صرفاً تعارض بدوی است که به سهولت قابل رفع است و یا حکمی که به سببی نازل شده، مثلاً احکامی که به سبب ضعف و کمی تعداد مسلمین در مقابل مشرکین صادر شده و سپس با قدرت گرفتن مسلمین آن سبب از بین رفته است را نسخ دانسته اند در حالی که در هیچ یک از این موارد، شاید نسخ اصطلاحی وجود نداشته باشد.

و به همین ترتیب شاطبی بیست و چند مورد را نام می برد که در آن ها صحابه و تابعین تعبیر نسخ به کار برده اند در حالی که در واقع نسخ نیستند.^۵

شهرستانی در این رابطه چنین می گوید: روایات مأثوره از امام علی (ع) و شاگردش حبر امت، عبد الله بن عباس و از امام أبو جعفر محمد باقر (ع) وارد شده است که ایشان ناسخ را به معنای «محکم» تفسیر فرموده اند تا «مجمل» را تشریح کند و مبین آن باشد، چنان که منسوخ را به مجمل و متشابهی تفسیر فرموده اند که محتاج به توضیح است.^۶

شاطبی در الموافقات می گوید: الذی یظهر من کلام المتقدمین أن النسخ عندهم فی الإطلاق أعم منه فی کلام الأصولیین...؛ آن چه از سخن متقدمان آشکار می گردد این است که نسخ در عقیده آنان اعم از بیان اصولیان بوده است. آنان گاهی به تقیید مطلق و به تخصیص عام و به بیان مبهم و مجمل، نسخ اطلاق می کرده اند؛ همان گونه که رفع حکم شرعی به دلیل حکم شرعی متأخر را رفع می دانسته اند. دلیل این امر اشتراک همه آنها در یک مفهوم، یعنی عدم اراده امر متقدم بوده است...^۷

این قیم می گوید: مراد عامه السلف بالناسخ والمنسوخ رفع الحکم بالجمل تارة...؛ منظور عموم بزرگان سلف از ناسخ و منسوخ، گاهی رفع کلی حکم بوده است؛ همان گونه که در اصطلاح متأخران است و گاهی رفع دلالت عام و مطلق و ظاهر و غیر آن به واسطه تخصیص یا تقیید و یا تفسیر و تبیین آن بوده است. حتی آنان استثنا و شرط و صفت را نیز نسخ می نامیدند؛ چرا که متضمن رفع و برداشتن دلالت ظاهری کلام می باشند.^۸

این تیمیه می گوید: آن چه که اقوال علمای گذشته به آن اشاره دارد این است که نسخ لفظی مجمل بوده است، و سلف آن را برای آن چه که آیه بر آن دلالت می کرد از عموم و یا مطلق و یا غیر آن استعمال می کردند، مانند سخن فردی که می گوید: آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُونُنَّ إِلَّا وَآئْتُمْ مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۱۰۲/۳) و آیه: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...» (الحج، ۷۸/۲۲). با آیه: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...» (التغابن، ۱۶/۶۴)، نسخ شده است در حالی که بین این دو آیه هیچ تنافی نیست.^۹

محمد حمزه می گوید: نسخ در صدر اسلام به اسلوب علمی که در اصطلاح اصولیین است محدود بوده است و قضایای فردی است که صحابه از رسول خدا (ص) نقل می کردند یا این که نتیجه اجتهادشان بوده و مفهوم نسخ به تدریج گسترده تر شد و از آن چه که علمای اصول بر آن بودند وسیع تر شد تا آن جا که شامل هر تغییری اعم از تخصیص و استثناء و یا تقیید شد. سپس دو مثال برای آن ذکر کرده است که یکی از آن ها از ابن عباس روایت شده است که چگونه آن ها بر استثناء، نسخ اطلاق می کردند و مثال دوم از وهب بن منبه بیان شده که تخصیص عام را نوعی نسخ در نظر گرفته است.^{۱۰}

بنابراین هنوز از دوران صحابه و تابعین تعریف روشنی در دست نیست و اصطلاحات علمی با حدود و ثغور منطقی تعریف نشده است و نسخ با تخصیص و تقیید و استثناء و غیره خلط می شود و تقیید را نسخ اطلاق و تخصیص را نسخ عموم و تفصیل را نسخ اجمال می دانند به گونه ای که گذشتگان تا قبل از شافعی زمانی که نسخ را در کلامشان به کار می گرفتند شامل موارد مختلفی بود که به دو قسمت عمده^{۱۱} تقسیم می شد:

اول: به معنای نسخ کلی، که منظور همان نسخ اصولی «رفع حکم شرعی متقدم به دلیل حکم شرعی متأخر» است

دوم: نسخ جزئی، که خود شامل پنج قسمت است:

۱. تخصیص عام: لفظی به صورت عام و بدون هیچ حصری آمده که همه موارد آن لفظ را شامل می شود.^{۱۲} سپس در کلام بعدی تخصیص خورده و برخی از افراد آن عموم از آن خارج شده و باقی مانده کلام منظور لفظ است.

مثال: ابن عباس گفته است آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا...» (النور، ۲۴/۲۷) نسخ شده است و آیه: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ

مَسْكُونَةٌ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ...» (النور، ۲۴/۲۹) از آن استثناء شده و تخصیص خورده است. ۱۳
 در آیه اول خداوند، از داخل شدن در خانه‌های دیگران قبل از اجازه گرفتن از صاحبانشان نهی کرده است، و لفظ آن عام است که شامل همه خانه‌ها می‌شود پس از آن برخی خانه‌ها از جمله خانه‌های غیر مسکونی را از آن جدا کرده و بدون اذن، اجازه وارد شدن به آن خانه را داده است.

ابن عباس این تخصیص را نسخ نامیده، با وجود این که آیه اول استمرار دارد.
 در مثالی دیگر از ابن عباس است که آیه: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (الشعراء، ۲۶/۲۲۴) منسوخ است به ادامه همین آیه؛ یعنی: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (الشعراء، ۲۶/۲۲۷) درحالی که اولاً آن چه در این آیه آمده، نسخ به معنای اصطلاحی نیست؛ بلکه از مقوله استثناء یا تخصیص است؛ زیرا هیچ گونه تضاد یا تعارضی در آیه مشاهده نمی‌شود تا در نتیجه، ذیل آیه را ناسخ صدر آن پنداشت؛ بلکه آیه از همان آغاز مقید به قیودی شده است؛ ثانیاً استثناء از موارد خبر است و در خبر محض، هرگز نسخ واقع نمی‌شود. ۱۴

۲. تقیید مطلق: مطلق نصی است که شامل لفظی می‌شود که به صورت نامحدود اشیاء را در بر می‌گیرد و بر ماهیت بدون هر قیدی دلالت می‌کند و آن با مقید نظیر عام و خاص است ۱۵ که این عام در موضع دیگر مقید شده و این اشیاء یا اشخاص را محدود می‌کند.

در تفسیر منسوب به ابن عباس آمده است که: آیه: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَدْمُومًا مَدْحُورًا» (الإسراء، ۱۷/۱۸) ناسخ آیه: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» (الشوری، ۴۲/۲۰)؛ زیرا خداوند در سوره شوری می‌فرماید: «هرکس طالب متاع دنیا باشد، آن را به وی می‌دهیم»، در حالی که در سوره اسراء فرموده است: «هرکس طالب متاع دنیا باشد، البته آن کس را که ما بخواهیم، می‌دهیم».

با اندک تأمل و دقت در معنای دو آیه به خوبی روشن می‌شود که ادعای نسخ در این جا تا چه اندازه دور از واقعیت است، زیرا کلمه «نُؤْتِهِ» در آیه دوم مطلق به کار رفته و حال آن که در آیه اول به «لِمَنْ نُرِيدُ» مقید شده است. بنابراین، دو آیه فوق را باید از موارد مطلق و مقید به حساب آورد؛ نه از مقوله نسخ و ناسخ و منسوخ. ۱۶

گذشتگان از جمله قتاده گفته اند که آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ...» (آل عمران، ۱۰۲/۳) با آیه: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...» (التغابن، ۱۶/۶۴) نسخ شده است.^{۱۷}

در آیه اول خداوند به صورت مطلق دستور به تقوی داده است و در آیه دوم آن را مقید به توانایی و استطاعت کرده است، و قاعده در این موارد این است که مطلق به مقید ارجاع داده شود و توسط آن محدود شود؛ در دو آیه دستور به تقوا داده شده اما در آیه اول لفظش مطلق و دامنه اش وسیع تر است و باعث حرج و سختی برای مردم می شود، زیرا توانایی چنین تقوایی را ندارند، اما در آیه دوم این تقوا به قدر استطاعتشان مقید شده است که می گویند تقیید مطلق نسخ است با این که آیه اول محکم است و به آن عمل می شود.

۳. تبیین مجمل: مجمل لفظی است که دلالت آن بر معنایش روشن و واضح نباشد.^{۱۸} و تبیین عبارت است از: برطرف کردن اجمال از لفظ یا عبارت مجمل و به لفظ یا الفاظی که اجمال را برطرف می کنند مبین گفته می شود.^{۱۹}

نظیر آن چه که در هنگام نزول آیه: «... وَإِنْ تَبَلَّوْا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ...» (البقرة، ۲۸۴/۲) اتفاق افتاد.

از ابو هریره منقول است که: زمانی که بر رسول خدا (ص) آیه: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَلَّوْا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (البقرة، ۲۸۴/۲) نازل شد، امر بر اصحاب سخت شد، آن ها نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: آن چه از اعمال که ما بر آن توانایی داریم آن ها را بر ما تکلیف کن مثل: نماز، روزه، جهاد و صدقه؛ و این آیه بر تو نازل شده و امری را آورده است که ما توانایی آن را نداریم.

رسول خدا (ص) فرمود: «آیا می خواهید همان گفتار اهل کتاب قبل از خودتان را تکرار کنید که می گفتند شنیدیم و گناه کردیم؟ بلکه بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم»: «...قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (البقرة، ۲۸۵/۲) آن ها نیز سخن پیامبر را تکرار کردند، زمانی که قوم با زبان هایشان آن را تکرار کردند، خداوند در پی آن آیه را نازل کرد: «أَمَنْ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (البقرة، ۲۸۵/۲)، زمانی که آن ها این کار را کردند، خداوند آن را نسخ کرد و آیه: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا

كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...» (البقرة، ۲/۲۸۶) پیامبر گفت بله: «... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...» (البقرة، ۲/۲۸۶) پیامبر گفت، بله: «... وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (البقرة، ۲/۲۸۶) پیامبر گفت، آری این چنین است»^{۲۰}. و این است آن چه که خداوند نازل کرده از قرآن بعد از آن که بندگان مؤمنش را به مغفرت وعده داد که منافاتی با محاسبه اعمال پنهان آن‌ها ندارد زیرا این محاسبه عذاب را از آن‌ها دور نمی‌کند. آن چنان که خداوند فرمود: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا» (الانشقاق، ۸۴/۷-۹)؛ و اما پنهان کردن کفر و نفاق و دشمنی با مؤمنان و دوستی با کفار از اعمال قلوب و پنهانی است که خداوند صاحبش را به خاطر آن‌ها محاسبه و مؤاخذه می‌کند.

همچنین این آیه محکم است و دلالت بر امتناع نسخ بر اخبار می‌کند.

۴. ترک عمل به نص حکم موقت به دلیل تغییر شرایط: مراد از آن، از بین رفتن زمان عمل به آیه اول است نه این که عمل به آن به طور مطلق نفی شود، پس استعمال آن دائمی نیست و منوط به زمان مناسب آن است و این به معنای نسخ اصطلاحی نیست؛ زیرا در چنین حالتی هیچ معارضه و تنافی بین دو نص و دو آیه متقدم و متأخر نیست و مثال آن شامل همه آیاتی است که در آن‌ها دستور به عفو و اعراض از مشرکان داده شده است همراه با آیاتی که در آن‌ها دستور به جنگ و گرفتن جزیه داده شده است که برخی از گذشتگان گمان می‌کردند که جنگ و گرفتن جزیه حکم اول را نسخ کرده است^{۲۱}. هم چنان که قتاده بن دعامة سدوسی می‌گوید: هر آیه ای از قرآن که دارای مضمون «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ...» (السجدة، ۳۲/۳۰) باشد با آیات قتال منسوخ شده است و برخی هم می‌گویند که با آیه سیف: «... فَاقتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...» (التوبة، ۵/۹)، نسخ شده است و همه این آیات از نوع نسخ نیست زیرا شروط تحقق نسخ در آن منتفی است و عمل به هر دو آیه استمرار دارد و جاری است و برخی از علماء از این گونه آیات تفسیر صحیحی ارائه کرده و گفته اند به هر آیه باید در شرایط مربوط به آن عمل کرد و عمل به هر گروه از آنها اقتضای زمان مناسب خودش را دارد و ترک عمل به حکم موقت «طبق قرائت عبدالله بن کثیر و ابی عمر و بن العلاء البصری که از قراء سبعة می‌باشند» تحت این قول خداوند: «مَا

نُسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا...» (البقرة، ۲/۱۰۶)، مندرج است. ۲۲

زرکشی می گوید: عمل به فرمانی که به علتی خاص صادر شده، بعد از زائل شدن علت و سبب آن ملغی می شود مانند: دستور به اغماض و صبر در برابر آزار و اذیت مشرکان که به علت ضعف مسلمانان صادر شد و بعد از آن که مسلمانان قوی شدند این فرمان جایش را به جنگ و جهاد با کفار و مشرکان داد و این به معنای نسخ حقیقی نیست بلکه به معنای همان «نسیء» است که در قول خداوند آمده است «أَوْ نُنْسِهَا»، «منساء» همان امر به جنگ و قتال بوده در زمانی که مسلمانان قوت یافتند در حالی که در زمان ضعفشان باید طبق فرمان خداوند در مقابل آزار و اذیت مشرکان صبر پیشه می کردند و این - آن گونه که اکثر مفسران آن را نسخ محسوب کرده اند - نسخ نیست بلکه «منساء» است... ۲۳

بنابراین زمانی که به امری و حکمی به علت خاصی عمل می شود بعد از زائل شدن آن علت و تغییر شرایط، دیگر به آن حکم عمل نمی شود و باید به حکم دیگری که جایگزین آن شده است عمل شود و اگر شرایط تغییر کرد باید به آیه اول و همان حکم قبلی عمل کرد و این نسخ نیست زیرا نسخ عمل به یک حکم را برای همیشه زائل می سازد به طوری که دیگر هیچ گاه به حکم اول عمل نمی شود در صورتی که در این مقوله عمل به هر دو گروه از آیات بستگی به شرایط دارد که طبق شرایط گاهی به آیه اول و گاهی نیز به آیه دوم عمل می شود.

۵. انتقال حکم اصلی اباحه به حکمی دیگر: مراد از آن مواردی است که درباره آنها در قرآن هیچ حکمی بیان نشده است و مسکوت باقی مانده است، مانند حکم برخی از خوردنی ها و آشامیدنی ها و پوشش ها و مانند آن، در این موارد تا زمانی که حکم دیگری بیان شود بر اباحه این خوردنی ها و آشامیدنی ها و پوشش ها حکم می شود که در کلام برخی از پیشینیان نام نسخ بر تغییر این اباحه اطلاق شده است. ۲۴

برای این نمونه می توان آیتی را که در مورد تحریم خمر نازل شد، نام برد: روند این تحریم طبق گفتار عمر بن خطاب این گونه است که گفت: زمانی که از خداوند خواستار آن شدیم که برای ما بیانی در مورد خمر نازل کند آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ...» (البقرة، ۲/۲۱۹) نازل شد که سپس از خداوند خواستیم بیانی شفاف تر برای

ما نازل کند و خداوند آیه: «... لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...» (النساء، ۴/۴۳) را نازل کرد و این سیر به همین ترتیب ادامه یافت تا این که آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (المائدة، ۵/۹۱) نازل شد و در این جا بود که عمر گفت اکنون کلام و حجت بر ما تمام شد. ۲۵

این عباس از جمله افرادی است که بر دو آیه ای که دلالت بر محدود کردن اباحه خمر دارد نسخ اطلاق کرده است که این دو آیه: «... لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...» (النساء، ۴/۴۳) و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ...» (البقرة، ۲/۲۱۹) می باشد که آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (المائدة، ۵/۹۱)، آن ها را نسخ کرد. ۲۶

این آیات دلالت بر این دارد که زمانی که هنوز تحریم نهایی خمر نازل نشده بود مردم آن را مباح دانسته و مانند سایر نوشیدنی ها آن را مصرف می کردند و حکم به اباحه آن داده بودند تا زمانی که به تدریج با نزول این آیات شرب خمر رفته رفته دچار ضیق شده تا جایی که در نهایت تحریم شد، همان طور که گفته شد برخی از سلف مانند ابن عباس آیات تحریم خمر را نسخ آیات اباحه آن پنداشته اند در حالی که چنین پنداری صحیح نیست زیرا یکی از شروط تحقق نسخ تنافی بین آیات ناسخ و منسوخ است در حالی که در این آیات مربوط به تحریم خمر هیچ تنافی و تعارضی یافت نمی شود.

این موارد پنجگانه مواردی بود که سلف و پیشینیان بر آن، نسخ اطلاق کرده اند در حالی که علمای بعد از سلف، بر این موارد نسخ اطلاق نکرده و آن ها را از دایره نسخ خارج کرده اند و به دلیل ترسی که از ترک عمل به آیات قرآن به خاطر ظن و گمان داشته اند، در آیاتی که در آنها ادعای نسخ شده است غور کرده و با دقت این آیات را بررسی کرده اند و بدین ترتیب بسیاری از این آیات ادعا شده را از شمول نسخ خارج کرده اند و این آیات هم چنان به احکام خود باقی مانده اند.

در بیان علت این که چرا سلفیان بر همه این موارد نسخ اطلاق کرده اند، شاطبی گفته است: زیرا همه این موارد بر معنای مشترک و واحدی دلالت دارند، نسخ در اصطلاح متأخران بدین معناست که به علت حکم جدید لاحق به حکم سابق عمل نمی شود بلکه حکم متأخر جای گزین حکم متقدم شده و به آن عمل می شود، این معنا در مواردی مانند

تقیید مطلق، تخصیص عام و تبیین مجمل و مبهم نیز جریان دارد، زیرا در همه این موارد حکم ظاهری اول به گونه ای از اعتبار ساقط شده و به حکم جدید عمل می شود نظیر همان اتفاقی که در نسخ افتاده و حکم جدید جایگزین حکم سابق می شود به همین علت سلفیان به همه این موارد نسخ اطلاق کرده و این موارد را جزء نسخ محسوب کرده اند.^{۲۷} بنابراین به عقیده آنان هر آن چه تبصره ای بر کلیات بود، از آن بابت که حکم را تغییر داده یا از بین برده است، از موارد نسخ به حساب می آمد. حال آن که در چنین مواردی هیچ گونه فاصله و تراخی وجود نداشته، و حکم از همان ابتدای نزول، مقید به قیودی نظیر تخصیص یا استثناء بوده و بر خلاف تصور آنان که با مشاهده هرگونه اختلاف ظاهری میان بعضی اوصاف آیه ای، حکم نسخ جاری می کردند، باید گفت: اختلاف ظاهری میان آیات در بسیاری موارد با تدبّر و تأمل کافی به راحتی برطرف می شود و احکام موجود در این قبیل آیات به آسانی قابل جمع و سازش اند و نیازی نیست که یکی را ناسخ و دیگری را منسوخ بدانیم.

البته باید توجه داشت که از سویی دیگر چون در زمان صحابه و تابعین هنوز تألیفات صورت اساسی و کاملی به خود نگرفته بود نمی توان معنایی برای نسخ از آن زمان پیدا کرد و نکاتی که در بالا گفته شد بر اساس نقل قول ها و اظهار نظرهایی است که از صحابه در رابطه با نسخ برخی از آیات نقل شده است، پس یکی از راه های دست یابی به معنای نسخ در نزد صحابه و تابعین و در زمان رسول خدا (ص) و بعد از آن حضرت، رجوع به روایاتی که از آنان به دست ما رسیده است.

مرحله دوم

در بعد از مرحله صحابه و تابعین، علماء اسلامی به تعریف علمی نسخ پرداخته اند اگرچه اختلاف تعبیرات بین تعریفات علماء فراوان است ولی با توجه به این تعریفات می توان نتیجه گرفت که تعریف نسخ در اصطلاح علماء اسلامی بر اساس دو مکتب بوده است:

۱. مکتب کسانی که نسخ را بیان انتهاء وقت عمل به حکم تعریف می کنند و به همین علت به مکتب بیان معروف شده اند.

۲. مکتب کسانی که در تعریف نسخ از کلمه «رفع» استفاده کرده و بر این نکته تأکید دارند که نسخ «رفع حکم شرعی به وسیله حکم شرعی دیگر» می باشد، نه ابطال حکم اول، و به مکتب رفع نامیده شده اند.

نخست، مکتب اول و حامیان آن را بیان کرده و سپس در ادامه از طرفداران مکتب رفع سخن خواهیم گفت.

پر واضح است که حامیان این مکتب اصرار دارند که نسخ را «بیان انتهاء حکم» بدانند نه «بیان مدت حکم» زیرا بیان مدت شامل دو نوع می شود:

الف: بیان نهایت حکم که این در واقع مدلول هر حکم موقتی است. و در هر حکم موقتی نهایت حکم بیان شده است اما اگر قرار باشد که زمان آن حکم و موقتی بودنش از همان آغاز تشریح معین باشد نمی توان آن را به عنوان نسخ پذیرفت چنان چه بسیاری از علماء عدم تصریح به زمان را یکی از شروط تحقق نسخ می دانند که قبلاً توضیح آن گذشت.

ب: بیان انتهاء حکم، یعنی برخلاف مورد اول از همان ابتدا موقتی بودن آن تصریح نشده است و با آمدن حکم و دلیل شرعی متأخر، زمان پایان حکم اول مشخص شده و حکم جدیدی جایگزین آن شده و باید به حکم جدید عمل شود که نسخ حقیقی به همین معناست.

برخی از پیروان این مکتب عبارتند از:

۱. أبو اسحاق إبراهيم بن أحمد المرزوي - م ۳۴۰ - : بیان إنتهاء مدّة الحكم . ۲۸
۲. أبو بكر جصاص - م ۳۷۰ - : بیان مدّة الحكم و التلاوة ۲۹ . که البته تعبیر به بیان مدت خالی از اشکال نیست .
۳. عبد القاهر بغدادی - م ۴۲۹ - : إیّہ بیان إنتهاء مدّة التّعبد . ۳۰
۴. ابن حزم ظاهری - م ۴۵۶ - : النسخ بیان إنتهاء زمان الأمر الأوّل فیما لا یتکرّر ۳۱ . که منظور از « لا یتکرّر » خارج کردن مثل امر به صلاة و صوم و ... است که مدام با آمدن وقت جدید تکرار می شوند پس انتهاء زمان اداء آنها را در هر دفعه نسخ نیست .
۵. محی الدین بن العربی - م ۶۳۸ - : النسخ عندنا إنتهاء مدّ الحكم فی علم الله . ۳۲
۶. قاضی بیضاوی - م ۶۷۵ - : هو بیان انتهاء حکم شرعی ، بطریق شرعی متراخ

۷. شهاب الدین قرافی - م ۶۸۴ - : بیان لانتها مدّة الحکم . ۳۴
۸. برهان الدین جعبری - م ۷۳۲ - : إته بیان إنتهاء الحکم الشرعی بدلیل متأخر . ۳۵
۹. زرکشی - م ۷۹۴ - : بیان مدّة الحکم . ۳۶
۱۰. مرداوی - م ۸۸۵ - : إته بیان إنتهاء مدّ الحکم الشرعی مع المتأخر عن زمنه . ۳۷
۱۱. جلال الدین سیوطی - م ۹۱۱ - : بیان مدّة الحکم . ۳۸
۱۲. رحم الله بن خلیل الرحمن هندی - م ۱۲۸۰ - : النسخ فی الاصطلاح أهل الإسلام بیان مدّ إنتهاء الحکم العلمی الجامع للشرط . ۳۹

مرحله سوم

- همان طور که قبلاً ذکر شد در مقابل مکتب اول؛ یعنی: مکتب «إنتهاء» کسانی قرار دارند که نسخ را به معنای رفع حکم شرعی تعریف کرده اند؛ پایه گذاران مکتب رفع ابتدا شافعی و پس از وی بزرگانی چون طبری، ابن جوزی و ابن حاجب می باشند^{۴۰}. پس از ابن حاجب و بسیاری از دانشمندان از قرن هفتم به بعد گرایش به مکتب رفع پیدا نموده اند. که از آن جمله می توان از زرقانی، میرزای قمی، آیت الله خوئی و صبحی صالح نام برد. بعضی از پیروان مکتب رفع عبارتند از:
۱. طبری در جامع البیان - م ۳۱۰ - : لا ناسخ من آی القرآن و أخبار رسول الله (ص) إلا ما نفی حکماً ثابتاً الزام العباد فرضه...^{۴۱}
 ۲. قاضی ابوبکر باقلانی - م ۴۰۳ - : هو الخطاب الدال علی ارتفاع الحکم الثابت بالخطاب المتقدم علی وجه لولاه لکان ثابتاً به مع تراخیه عنه . این تعریف را خطیب بغدادی - م ۴۶۳ -، أبو حامد غزالی - م ۵۰۵ -، ابن عقیل - م ۵۱۵ -، حازمی - م ۵۸۴ -، ابن عطیة - م ۵۴۶ -، فخر رازی - م ۶۰۶ - و آمدی - م ۶۳۱ - نیز اختیار نموده اند.^{۴۲}
 ۳. ابن حاجب - م ۶۴۶ - : رفع الحکم الشرعی بدلیل شرعی متأخر .^{۴۳}
 ۴. محقق حلی رحمه الله - ۶۷۶ ه . ق - نیز «نسخ» را چنین توصیف کرده : هو عبارة عن الأعلام بزوال مثله الحکم الثابت بالدلیل الشرعی ، بدلیل شرعی متراخ عنه ، علی وجه لولاه لکان الحکم الاول ثابتاً^{۴۴} . و سپس ادامه می دهد که : ناسخ گاهی مراد از آن شارع

حکیم است و گاهی هم آن دلیل دوم شرعی که حکم پیشین با آن نسخ می گردد .

۵. شاطبی - م ۷۹۰ - در الموافقات^{۴۵} و فتوحی - م ۹۷۲ - در شرح الكواكب المنیر^{۴۶} نیز همین تعریف فوق را برگزیده است .

۶. زرقانی نیز نسخ را چنین تعریف نموده است : رفع الحكم الشرعی بدلیل شرعی .^{۴۷}

صبحی صالح ، همین تعریف را ، دقیق ترین تعریف برای واژه «نسخ» دانسته است .^{۴۸}

۷. میرزای قمی نیز در قوانین الاصول می گوید : رفع الحكم الشرعی بدلیل شرعی متأخر علی وجه لولاه لکان ثابتاً .^{۴۹}

۸. آیت الله معرفت می گوید : هو رفع تشریح سابق - کان یقتضی الدوام حسب ظاهره - بتشریح لاحق بحيث لا یمكن اجتماعهما معاً ، إما ذاتاً ، إذا كان التنافی بینهما بیئناً ، أو بدلیل خاص من إجماع أو نص صریح ؛ نسخ عبارت است از صرف نظر از یک حکم شرعی پیشین به خاطر یک حکم شرعی پسین به شرطی که [از لحاظ معنایی] میان این دو حکم تنافر و ناسازگاری مبین و آشکار باشد یا بر نسخ آن دلیل اجماعی و لبی (یقینی) داشته باشیم .^{۵۰}

۹. سائیس ، در تعریف نسخ می گوید : رفع الحكم الشرعی بدلیل شرعی متأخر .^{۵۱} اما بعضی از نویسندگان ، مثل أبو عبد الله محمد بن حزم اندلسی - ۳۲۰ - در کتاب معرف الناسخ و المنسوخ بعد از تعریف نسخ ، هر دو تعریف را بدون انتخاب ذکر می کند و می گوید : «إنه بیان إنتهاء مدّ العباد ، و قيل انقضاء العباد التي ظاهرها الدوام و قال بعضهم : إنه رفع الحكم بعد ثبوته .^{۵۲}

و نیز أبو جعفر نحاس - م ۳۳۸ - نسخ را با عبارتی طولانی بیان می کند و می گوید : و أصله أن یكون الشيء حلالاً إلى مدّ ثم ینسخ فیجعل حراماً أو یكون حراماً فیجعل حلالاً أو یكون محظوراً فیجعل مباحاً أو مباحاً فیجعل محظوراً . سپس ادامه می دهد . النسخ تحویل العباد من شیء قد کان حلالاً فیحرم ، أو کان حراماً فیحلل أو کان مطلقاً فیحظر ، أو کان محظوراً فیطلق ، أو کان مباحاً فیمنع ، أو ممنوعاً فیباح إرادة الاصلاح للعباد .^{۵۳}

و نیز شیخ طوسی - م ۴۶۰ - در «العدة فی اصول الفقه» پس از آوردن معنای لغوی نسخ می نویسد : استعمال این لفظ «نسخ» در شریعت بر خلاف لغت است اگر چه بین آن شباهت وجود دارد . و وجه شباهت را این گونه بیان می نماید : إن النص اذا دل علی ان

مثل الحكم الثابت بالنص المتقدم زائل على وجه لولاه لكان ثابتاً صار بمنزلة المزيل لذلك الحكم، لأنه لولاه لكان ثابتاً، فأجرى استعمال لفظ النسخ فيه مجرى الريح المزيل الآثار^{۵۴}. که ظاهراً می خواهد بفرماید چون نسخ در حقیقت دفع است نه رفع، لذا با معنای لغوی خود سازگار نیست گرچه می شود بین معنی لغوی و اصطلاحی شباهتی یافت.

و نیز شیخ در التبیان می فرماید: و هو أنّ حقیقة کل دلیل شرعی دلّ علی أنّ مثل الحكم الثابت بالنص الأول غیر ثابت فیما بعد علی وجه لولاه لكان ثابتاً بالنص الأول مع تراخیه عنه؛ نسخ در حقیقت دلیل شرعی است که دلالت می کند بر این که مثل حکمی که با نص اول ثابت بود دیگر ثابت نیست به طوری که اگر این دلیل شرعی نبود آن - مثل حکم - ثابت بود. البته باید این دلیل شرعی بعد از نص اول باشد.^{۵۵}

سید مرتضی علم الهدی، در آغاز همان تعریف شیخ طوسی را آورده و سپس می گوید: حق آن است که چنین تعریف گردد: نسخ آن است که دلالت کند بر تغییر طریقه حکم شرعی - دلیل حکم ثابت -، توسط نص اولی، از جهت استمرار آن... و آن گاه راجع به قیود آن توضیحاتی می دهد^{۵۶}. و می گوید: قید «طریقه حکم» در تعریف از آن جهت است که تغییر طریقه، در مقام ثبوت نبوده است، بلکه تنها در همان مقام «اثبات و انشای حکم» بوده و دلیل دوم - ناسخ - کاشف از این تغییر است و در حقیقت، «ناسخ» همان دلیل می باشد؛ زیرا به خداوند متعال از باب آن که «نسخ» از افعال ذات اقدس ربوبی اوست، ناسخ گفته می شود. و وقتی به دلیل «ناسخ» اطلاق می گردد، از باب دلیل و نشانه ناسخ بودن است، از این رو، دلیل، ناسخ نمی گردد مگر آن که در تضاد و تعارض با دلیل منسوخ باشد و منسوخ نیز گاهی بر خود دلیل حکم اول و گاهی هم بر حکم - درون مایه - مستفاد از آن اطلاق می گردد.

و نیز آیت الله خوبی از نسخ دو تعریف می کنند؛ یکی در البیان که می فرماید: هو رفع امر ثابت فی الشریعة المقدسة، بارتفاع آمده و زمانه، سواءً أكان ذلك الأمر المرتفع من الأحكام التکلیفیه أم الوضعیه و سواءً أكان من المناصب الالهیه ام من غیرها، من الأمور التي ترجع إلى الله تعالى بما أنه شارع؛ یعنی: نسخ عبارت است از رفع امر ثابتی در شریعت به جهت ارتفاع مدت آن امر؛ خواه از احکام تکلیفی باشد و خواه از احکام وضعی، و چه از مناصب الهی باشد و چه غیر از آن، از اموری که به خدای متعال به عنوان

«شارع» برمی گردد. ۵۷

و سپس در ادامه می گوید: این که در تعریف نسخ اصطلاحی، کلمه «ثابت» را اضافه نمودیم، به دلیل این است که اگر حکم ثابت نباشد و با تغییر موضوع تغییر پیدا کند، نسخ نامیده نمی شود، مانند برداشته شدن وجوب روزه ماه رمضان با سپری شدن ماه رمضان که آن را نسخ نمی نامند زیرا وجوب روزه همیشگی نیست و موضوع آن ماه رمضان است که با تمام شدن آن، وجوب روزه هم تغییر پیدا می کند و مانند تمام شدن وجوب نماز با تمام شدن وقتش و مانند از بین رفتن مالکیت کسی با مرگ وی که هیچ یک از این ها نسخ نامیده نمی شوند، زیرا در همه این موارد موضوع حکم از میان رفته است نه خود حکم و برداشته شدن حکم با تغییر موضوع، نه نسخ نامیده می شود و نه از نظر امکان و وقوع در میان علما و دانشمندان مورد اختلاف و گفت و گو می باشد. ۵۸

اما در تعریف دومی که در محاضرات هست می فرماید: معنی النسخ إنتهاء اعتبار المجعول بإنتهاء آمده و الکاشف عن ذلک فی مقام الإثبات إنما هو دلیل النسخ. ۵۹
نقد و بررسی:

به نظر می رسد که تعاریف فوق، خالی از نظر نیستند و چنان چه ملاحظه شد، گاه بعضی از آنها جامع و مانع نیستند و یا طولانی هستند و یا گاه به جای تعریف نسخ، ناسخ را تعریف کرده اند. مثلاً قاضی ابوبکر باقلانی نسخ را به خطاب دالّ علی ارتفاع الحکم الثابت... تعریف کرد، در حالی که گرچه مجازاً خطاب را هم که دالّ بر نسخ است، ناسخ نامید - زیرا ناسخ حقیقی خداوند است - اما مسلماً اگر بتوانیم خطاب را ناسخ هم بدانیم دیگر نسخ نیست و نسخ اصلاً فعل شارع است، مضافاً که نسخ گاه با خطاب نیست بلکه با فعل و تقریر انجام می شود و آن چه واقعیت نسخ است، همان إنتهاء است اما آن چه دلالت بر إنتهاء می کند و کاشف از إنتهاء است او بیان کننده واقع است، پس خطاب دومی شارع، فقط اشاره کننده به إنتهاء حکم اول است، لذا در حقیقت، نسخ که عمل شارع است کشف کردن و اعلام إنتهاء حکم اول است، ولی نسبت به ما که ظاهراً حکم اول را مستمر می دیدیم و حکم آن را متعلق به مکلفین می دانستیم، وقتی ناسخ می آید، گویا رفع تکلیف سابق شده است و چنین می انگاریم که اگر ناسخ نمی آمد حکم سابق پابرجا بود و حالا از بین رفته و رفع شده است.

لذا وقتی صحبت از واقعیت نسخ است در عالم نفس الامر باید از نسخ جوری تعبیر کرد ولی وقتی نسبت به خودمان می‌سنجیم باید تعریف دیگری کرد و اگر ناچار باشیم نسخ را نسبت به خودمان بسنجیم که تعلق خطاب از افعال مکلفین قطع می‌شود، شاید بتوان گفت نسخ از بین رفتن تشریح سابق که ظاهراً مقتضی استمرار بوده است، به وسیله تشریح لاحق است که این تعریف از ابن‌حاجب و شیخ طوسی و تعریف آیت‌الله معرفت در «التمهید»^{۶۰} بر می‌آید.

با توجه به این که یکی از شرایط تحقق نسخ این است که اگر حکمی از اول صریحاً محدود به حدی باشد و بعد از فرارسیدن غایت خود، منتفی شود دیگر نسخ نیست زیرا در نسخ باید حکم ظاهراً دارای بقاء و استمرار باشد و نیز اگر حکمی در اثر حرج، اضطراب، ضرر یا غیره منتفی شود، نسخ نیست^{۶۱}؛ زیرا در این‌ها تبدیل موضوع حاصل شده است نه این که تشریح الهی مرتفع شود، یعنی: حکم شرعی به دلیل عقلی مرتفع می‌شود نه به دلیل شرعی لاحق و نیز اگر حکمی تخصیص خورد، نسخ نیست. زیرا حکم از اساس مرتفع نشده، بلکه مختص به بعضی از افراد و مصادیق خود می‌شود و نیز اگر در اسلام حکمی آمد که حکم عقلی به برائت ذمه را مرتفع کند، نسخ نیست. زیرا اگر چه حکم لاحق تشریح و حکم شرعی است، اما حکم سابق تشریح نبوده است بلکه حکم عقلی محض بوده است، پس دفع برائت‌های عقلی، نسخ نیست.^{۶۲}

جمع بندی

تعریف نسخ در اصطلاح، در طول تاریخ دارای تحولاتی بوده که در یک نگرش کلی و سیر تاریخی از تعاریف ارائه شده، سه مرحله را پشت سر گذاشته است، در مرحله نخست یا همان منهج سلف، نسخ نزد صحابه، مفهومی عام و گسترده داشته، به معنای لغوی اش؛ یعنی از بین بردن و زایل ساختن، به کار می‌رفته است. آنان هرگونه تخصیص، تقیید یا استثنا را از مقوله نسخ پنداشته، با مشاهده اندک تعارض ابتدایی میان دو آیه، حکم به نسخ می‌کردند، و آیه متأخر را ناسخ آیه متقدم می‌پنداشتند. مرحله دوم مکتب کسانی که نسخ را بیان انتهاء وقت عمل به حکم تعریف می‌کنند و به همین علت به مکتب بیان معروف شده‌اند. و مرحله سوم مکتب کسانی که در تعریف نسخ از کلمه «رفع» استفاده

کرده و بر این نکته تأکید دارند که نسخ «رفع حکم شرعی به وسیله حکم شرعی دیگر» می باشد، نه ابطال حکم اول، و به مکتب رفع نامیده شده اند. که پیروان هر یک از این دو مکتب به جنبه ای از جنبه های نسخ توجه کرده اند و حتی مثل آیت الله خوئی در کتاب البیان و المحاضرات دو نوع تعریف ارائه داده اند که نمی توان گفت ایشان جزء کدام مکتب هستند؛ در حقیقت هر دو نوع تعریف از دو حیث درست و مطابق واقع هستند چرا که نسخ از حیث این که فعل خداوند است همان بیان انتهاء می باشد. اما نسخ نسبت به مکلفین رفع تکلیف سابق است.

۱. ر. ک: الناسخ و المنسوخ فی القرآن العزیز و ما فیہ من الفرائض و السنن / ۵۵.
۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۲۹۷ و ۶۳۱؛ و: ۳۳۶/ ۵؛ النسخ فی القرآن الکریم، ۱/ ۶۷ و ۱۱۰؛ البیان فی تفسیر القرآن / ۲۷۵.
۳. خوئی، البیان فی تفسیر القرآن / ۲۷۵.
۴. الفوز الکبیر فی الاصول التفسیر / ۴۸.
۵. الموافقات، فی اصول الشریعة، ۳/ ۶۵.
۶. تنزیه التنزیل، ترجمه: علیرضا میرزا حکیم خسروی / ۲۸.
۷. الموافقات، فی اصول الشریعة، ۳/ ۶۵.
۸. فتح المنان فی نسخ القرآن / ۱۹.
۹. مجموع فتاوی جمع و ترتیب: عبدالرحمن بن محمد نجدی، ۱۴/ ۹۹.
۱۰. الاحکام و النسخ فی القرآن الکریم / ۳۹.
۱۱. المقدمات الأساسیة فی علوم القرآن، ۲۰۸-۲۱۷.
۱۲. گزیده الإیتقان فی علوم القرآن «تنظیم سید محمود دشتی» / ۱۸۷.
۱۳. نواسخ القرآن / ۴۰۷-۴۰۸.
۱۴. البیان فی تفسیر القرآن / ۲۷۵؛ مفاتیح الغیب، ۳/ ۲۲۷؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ۲/ ۳۲۸؛ النسخ فی القرآن الکریم / ۱۲۶۷؛ الايضاح لناسخ القرآن و منسوخه / ۴۸۲؛ علوم القرآن عند المفسرین، ۲/ ۵۸۰.
۱۵. گزیده الإیتقان فی علوم القرآن / ۲۰۱.
۱۶. البیان فی تفسیر القرآن / ۲۷۵؛ مفاتیح الغیب، ۳/ ۲۲۷؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ۲/ ۳۲۸؛ النسخ فی القرآن الکریم، ۱/ ۲۶۷؛ الايضاح لناسخ القرآن و منسوخه / ۴۸۲؛ علوم القرآن عند المفسرین، ۲/ ۵۸۰.
۱۷. نواسخ القرآن / ۲۴۲.
۱۸. گزیده الإیتقان فی علوم القرآن / ۱۹۵.
۱۹. همان / ۱۹۶.
۲۰. شرح مشکل الآثار / ذیل رقم ۱۶۲۹؛ المستخرج علی صحیح مسلم، ۱/ ۷۶-۷۷.
۲۱. المقدمات الأساسیة فی علوم القرآن / ۲۱۲.
۲۲. نواسخ القرآن / ۴۲۷.
۲۳. البرهان فی علوم القرآن، ۲/ ۴۲.

٢٤. المقدمات الأساسية في علوم القرآن/٢١٣ .
٢٥. النسخ و المنسوخ «هروي» / ذيل رقم ٢٥٤؛ النسخ و المنسوخ «نحاس» / ١٤٨-١٤٩؛ احكام القرآن، ٣٢٣/١ .
٢٦. السنن الكبرى، ٨/ ٢٨٥؛ نواسخ القرآن/٢٧٩ .
٢٧. الموافقات، ٣/١٠٨-١٠٩ .
٢٨. مبادئ الوصول إلى علم الاصول /١٧٨ .
٢٩. النسخ في القرآن الكريم، ٨١/١ .
٣٠. همان/٨٢ .
٣١. همان .
٣٢. الفتوحات المكيه، ٢/٢٤٣ / ب ١٩٨ .
٣٣. النسخ في القرآن الكريم، ٨٣/١ .
٣٤. همان .
٣٥. همان .
٣٦. همان .
٣٧. همان .
٣٨. الإتيان في علوم القرآن، ٣/٦٧ .
٣٩. اظهار الحق «هندي»، ١/٣٤٥ .
٤٠. النسخ في القرآن الكريم، ١/٩١-٩٣ .
٤١. جامع البيان في تفسير القرآن، ٢/٤٣٥ .
٤٢. النسخ في القرآن الكريم، ١/٨٧ .
٤٣. همان / ٨٩ .
٤٤. معارج الاصول/١٦١ .
٤٥. الموافقات، ٣/٧٥ .
٤٦. النسخ في القرآن الكريم، ١/٩٤ .
٤٧. مناهل العرفان، ٢/١٧٦ .
٤٨. مباحث في علوم القرآن / ٢٦ .
٤٩. قوانين الاصول، ٢/٩٣ .
٥٠. التمهيد في علوم القرآن، ٢/٢٧٤ .
٥١. تفسير آيات الاحكام «سايس» .
٥٢. النسخ و المنسوخ في القرآن الكريم/٧ .
٥٣. النسخ و المنسوخ / ٧ .
٥٤. العلة في اصول الفقه، ٢/٢٥ .
٥٥. التبيان في تفسير القرآن، ١/٣٩٣ .
٥٦. الذريعة الى اصول الشريعة، ١/٤١٤ .
٥٧. البيان في تفسير القرآن/٢٧٧-٢٧٨ .
٥٨. همان/٢٧٧-٢٧٨ .
٥٩. المحاضرات «تقرير درس آيت الله خوي»، ٢/٢٣ .
٦٠. التمهيد في علوم القرآن، ٢/٢٧٠ .
٦١. إتيان البرهان في علوم القرآن، ٢/٨ .
٦٢. رسالة نسخ و بدهاء «مركز تربيت معلم حوزة علمية قم»/٢٤ .